



حاتم طایی را گفتند: «از خود بزرگ
همت تر در جهان دیده‌ای یا شنیده‌ای؟»
گفت: «بلی؛ یک روز چهل شتر،
قربانی کرده بودم برای عرب‌ها؛ و خود به
گوشه‌ی صحرا، به حاجتی بیرون رفتم. خارگنی
را دیدم، پشته فراهم نهاده.»
گفتم: «به سمانی حاتم چرا نروی؛ که
خلق بر سباط او، گرد آمده‌اند؟»

گفت:

«هر که نان از عمل خویش خورد

منت حاتم طایی نبرد»

من او را به همت و جوان‌مردی از خود، برتر دیدم.

حکایتی که خواندید، از کتاب «گلستان» سعدی است. سعدی اهل شیراز بود. او دوران کودکی و نوجوانی را در شیراز گذراند؛ اما پس از آن به سفر رفت تا چیزهای بیشتری یاد بگیرد. ابتدا به بغداد رفت و در آنجا، تحصیلات خود را ادامه داد. بعد به جاهای دیگر مانند سوریه، لبنان و روم رفت. همچنین، برای زیارت خاندی خدا، به مکه سفر کرد. سرانجام پس از سی و پنج سال سفر، به شیراز برگشت و از خاطراتش، حکایت‌ها و شعرها نوشت. حاصل آن، دو کتاب با ارزش «گلستان» و «بوستان» است. این کتاب‌ها از افتخارات فرهنگی و ادبی ما ایرانیان هستند. سعدی با قرآن و احادیث نیز آشنایی کامل داشت. مردم کشور ما، از گذشته تاکنون، با آثار سعدی آشنا هستند و در سخن گفتن، از جمله‌های بسیار زیبای او استفاده می‌کنند. بسیاری از مردم دنیا نیز، آثار او را می‌خوانند و به آن‌ها علاقه دارند. اگر روزی به شیراز رفتی، حتماً به دیدن آرامگاه این نویسنده و شاعر بزرگ، برو.



درست و نادرست



۱ خارکن به مهمانی حاتم طایی رفت.

۲ حاتم طایی مردی سخاوتمند و بخشنده بود.

درست و نادرست



خارکن به مهمانی حاتم طایی رفت.



حاتم طایی مردی سخاوتمند و بخشنده بود.



درک مطلب



۱ چرا حاتم طایی خارکن را جوان مردتر از خود می‌دانست؟

۲ آیا به غیر از سعدی، شاعران دیگری را نیز می‌شناسی؟ آن‌ها را معرفی کن.

۳

درک مطلب



۱ چرا حاتم طایی خارکن را جوان مردتر از خود می دانست؟
چون خارکن با کار و زحمت خود روزی به دست می آورد و به دیگران محتاج نبود.

۲ آیا به غیر از سعدی، شاعران دیگری را نیز می شناسی؟ آنها را معرفی کن.
بله . حافظ ، مولوی ، خیام ، سعدی ، فردوسی ، سهراب سپهری ، پروین اعتصامی

۳ حاصل سی و پنج سال سفر سعدی چه می باشد؟

دو کتاب با ارزش « بوستان » و « گلستان »

جعبه‌ی کلمات

کلمات هم‌معنی

آرامش: آرام بودن ، آسودگی

پسند: قبول ، پذیرفته

خلیفه: جانشین، نماینده حاکم

امرا: امیران ، فرمانروایان

جوان مردی: بخشندگی، مردانگی

سماط: سفره

آرامگاه: قبر

حاتم طایی: شخصی که به بخشندگی شهرت داشت.

گرد آمدن: جمع شدن

خارکن: کسی که کارش کندن خار است.

برزگ همت‌تر: با گذشت‌تر، بخشنده‌تر حفظ: نکه‌بانی، نکه‌داری

حکیم: انسان دانا و خردمند

به حاجتی: برای کاری

احادیث: جمع حدیث، سخنان پیامبران و امامان

کلمات مخالف

بزرگ همت = خسیس .. ابتدا = انتها

گردآمدن = پراکنده شدن رفت = آمد

بیرون = درون

سرانجام = سرآغاز

جوان مرد = نامرد

بارزش = بی ارزش



❖ گاهی برای مکان موقت به کار می رود.

کودکستان



❖ گاهی اشاره به مکانی که چیزی در آن زیاد است.

گلستان

بیمارستان

یعنی جایی که در
آن بیماران هستند.

دبیرستان

یعنی جایی که
دبیران در آن
درس می دهند.

گلستان

یعنی جایی که
پر از گل است.

کودکستان

یعنی جایی که در آن
کودکان هستند.

گورستان

جایی که در آن مرده ها
دفن می شوند.

تاکستان

یعنی جایی که پر
از انگور است.


واژه‌آموزی



به جمله‌های زیر دقت کن. 

■ **گلستان**، یعنی جایی که پر از گل است.

■ **دیبرستان**، یعنی جایی که دیبران در آن درس می‌دهند.

حالا تو بگو: 

■ **بیمارستان**، یعنی **یعنی جایی که در آن بیماران درمان می‌شوند.**





داستان کوتاهی است که از روزگار
گذشته بر جای مانده است و با پند ،
اندرز و نصیحت همراه است و تجربه
ای از زندگی را بازگو می کند.

جوان ثروتمندی نزد یک روحانی رفت و از او اندرزی برای زندگی نیک خواست. روحانی او را به کنار پنجره برد و پرسید: پشت

پنجره چه می بینی؟

جواب داد: آدم‌هایی که می‌آیند و می‌روند و گدای کوری که در خیابان صدقه می‌گیرد.

بعد آینه‌ی بزرگی به او نشان داد و باز پرسید: در این آینه نگاه کن و بعد بگو چه می بینی؟

جواب داد: خودم را می بینم.

دیگر دیگران را نمی‌بینی ! آینه و پنجره هر دو از یک ماده‌ی اولیه ساخته شده‌اند، شیشه. اما در آینه لایه‌ی نازکی از نقره در

پشت شیشه قرار گرفته و در آن چیزی جز شخص خودت را نمی‌بینی. این دو شیء شیشه‌ای را با هم مقایسه کن.

وقتی شیشه فقیر باشد، دیگران را می‌بیند و به آنها احساس محبت می‌کند. اما وقتی از نقره (یعنی ثروت) پوشیده می‌شود، تنها

خودش را می بیند.

نتیجه: پس تنها وقتی ارزش داری که شجاع باشی و آن پوشش نقره‌ای را از جلو چشم‌هایت برداری تا بار دیگر بتوانی دیگران را

بینی و دوست‌شان بداری.



در جنگلی سرسبز، خرگوشی لانه داشت. روزی خرگوش تصمیم گرفت به دیدن عمویش در آن طرف رود خانه برود. اما با تعجب دید که پل روی رود خانه خراب شده است. با خودش گفت: « حالا چه طور از رودخانه بگذرم. » به قورباغه ای که کنار رودخانه جست و خیز می کرد،

گفت: « اگر جای من

بودی ، چه طور از رود خانه می گذشتی؟ » قورباغه خندید و گفت: « شنا می کردم . »

خرگوش گفت: « اما من که شنا بلد نیستم. » در همان وقت گنجشکی آمد و خرگوش سؤال خود را تکرار کرد. گنجشک در پاسخ گفت: « من اگر

جای تو بودم پرواز می کردم و به آن طرف رود خانه می رفتم . » خرگوش با ناراحتی گفت: « اما من نمی توانم پرواز کنم . » در این لحظه ، یک

فیل بزرگ از راه رسید و گفت: « هیکل من آنقدر بزرگ است که به راحتی از رودخانه رد می شوم. » خرگوش با خوشحالی پرسید: « آیا ممکن

است من را بر پشتت سوار کنی و به آن طرف رودخانه ببری ؟ »

فیل جواب داد: « البته ولی اگر جای تو بودم ، اصلاً به آن طرف رود خانه نمی رفتم . » خرگوش با تعجب پرسید: « چرا؟ »

فیل خندید و گفت: « برای آن که صبح عمو و پسر عموهایت بر پشت من سوار شدند و به این طرف آمدند . حالا در لانه ات منتظرند که تو

بر گردی. » خرگوش خیلی خوشحال شد و از فیل و گنجشک و قورباغه تشکر کرد. بعد گفت: « خدا حافظ دوستان خوبم من باید بروم . مهمان

هایم منتظر هستند.



گوش کن و بگو



با دقت به داستان کوتاه گوش کن و سپس ترتیب درست جمله‌های زیر را بگو. 

گنجشک در پاسخ گفت: «من اگر جای تو بودم، پرواز می‌کردم.»

خرگوش خیلی خوش‌حال شد و از فیل، گنجشک و قورباغه تشکر کرد.

روزی خرگوش تصمیم گرفت برای دیدن عمویش به آن طرف رودخانه برود.

فیل گفت: «اگر جای تو بودم، اصلاً به آن طرف رودخانه نمی‌رفتم.»

خرگوش به قورباغه‌ای که کنار رودخانه بود، گفت: «اگر جای من بودی، چطور از

رودخانه می‌گذشتی؟!»